

وفای خدا و بی‌وفایی اهل دنیا

فاروق ایزدی‌نیا

مقدمه

از جمله عبارات کلمات مبارکهٔ مکنونه که حاوی اصطلاحات و مفاهیمی است که مکرراً مورد سؤال احبّای الهی از ساحت دو مبین آیات الله واقع شده، فقرهٔ مصدر به «ای پسر انصاف، در لیل، جمال هیکل بقا...» است. اگر چه فحوای کلام مبارک، گویای بی‌وفایی اهل ارض و بی‌اعتنایی آنها به عهدهی است که با خداوند بسته‌اند، اما نکات دیگری نیز در این بیان حضرت احدیت مندمج است که با توجه به سایر آثار مبارکه می‌توان تا حدّی به معنای آنها پی برد، گواهی که حضرت بهاء الله به نصّ مبارک تصریح می‌فرمایند که:

«از هر حرفی از حروفات منزله در هر عالمی از عوالم لایتناهی، اثر مخصوص و معانی مخصوصه به اقتضای آن عالم داشته و خواهد داشت، و هم چنین حروفات و کلمات الهیه، هر یک کنز علم لدنی بوده و خواهند بود و ما اطلع بما کنز فیهنّ الا الله. احدی قادر بر عرفان آن علی ما ینبغی لهما نبوده و نخواهد بود.» (امر و خلق، ج ۳، ص ۲۵۵)

با این همه، از آن جا که هر فردی در حدّ فهم و ادراک خود می‌تواند از بیانات مبارکه برداشتی داشته باشد و به بیان مبارک:

«در مقامی ذکر شده که کلّ آیات الهی را ادراک می‌نمایند؛ چه اگر صاحب این مقام نبودند؛ حجّیت آیات مبرهن نمی‌شد ... مقصود از آن که فرمودند،

كُلُّ ادراك می‌نمایند، علی قدرهم و مقدارهم بوده، لا قدر و مقدار ما نزل من
لدى الله المقتدر المهيمن القيوم.» (همان)

لهذا، توضیحی به اختصار بر مطالب این فقره از کلمات مکنونه مرقوم می‌شود تا
که شاید مطلوب واقع گردد.

عنوان: «ای پسر انصاف»

ابتدا باید به لغت (انصاف) توجه شود. انصاف، در آثار مبارکه از اجزای عدل
محسوب می‌شود، زیرا جمال مبارک به لسان کاتب وحی می‌فرمایند:

«این خادم، از حقّ جلّ جلاله می‌طلبید عالم انسان را به عدل و انصاف
مزین فرماید، اگر چه انصاف هم از شئون عدل است و عدل سراجی
است که انسان را در ظلمت دنیا راه می‌نماید و از خطر حفظ می‌کند؛
اوست، سراج و هاج؛ حقّ امرای ارض را از نورش منور فرماید.» (مائده
آسمانی، ج ۷، ص ۱۷۳)

و اما، برخوردارى از انصاف، در آیین بهائی از شرایط انسانیت محسوب؛ زیرا
جمال مبارک می‌فرمایند: هر کس که انصاف نداشته باشد، اصلاً انسان نیست:

«ای علی، بگو به احبّای الهی که اول انسانیت، انصاف است و جمیع امور
منوط به آن ... من لا انصاف له لا انسانیه له.» (اقتدارات، ص ۴ - ۲۹۳)

اما تعریفی که در بیانیه «رفاه عالم انسانی» آمده، جالب توجه است. در بخش دوم
بیانیه مزبور آمده است: «در سطح فردی، عدالت، عبارت از آن نیروی روح انسان

است که شخص را قادر می‌سازد تا حقیقت را از غیر آن باز شناسد.» حضرت بهاء‌الله، این حقیقت را تأکید فرموده‌اند که:

«أحبّ الأشياء عندی الإنصاف»، زیرا عدالت و انصاف، سبب می‌شود که انسان با چشم خود ببیند، نه با چشم دیگران و خود کشف حقایق نماید نه آن که به دانسته‌های اطرافیان متکی باشد. عدالت، انصاف در قضاوت را ایجاد می‌کند و مراعات بی‌طرفی در رفتار با دیگران را، و به این ترتیب، در زندگی روزانه، مونسى است دائمى ولى سخت‌گیر.»

با توجه به این تعریف، مُنزل آیات از مخاطبان کلمات مکنونه دعوت می‌فرماید که آن چه در این فقره آمده است؛ با تفکر و تعمق مورد بررسی قرار دهند و سعی کنند به گُنه موضوع پی ببرند.

لیل

نکته دّوم، واژه (لیل) است. بیان حضرت عبدالبهاء، حاکی از آن است که مقصود از لیل، دوران بطون یا دوران بین دو ظهور است. به این بیان توجه کنید:

«از یوم شهادت حضرت مسیح تا یوم ظهور جمال محمدی، لیل بوده. ایام ظهور مطالع حقیقت، یوم وصال است، و ایام افول مظاهر الهیه، ایام هجران است.» (مائده آسمانی، ج ۹، ص ۱۳)

در بیان دیگر از قلم میثاق صادر:

«ایام ظهور مظاهر مقدسه، یوم اشراق است؛ یوم وصال است؛ یوم سطوع انوار جمال است. پس از افول شمس حقیقت، یوم فراق است؛ وقت غیاب است؛ لیل هجران است، تا ظهور ثانی و طلوع دیگر.» (همان، ص ۱۲)

لهدا، وقتی هیکل مبارک می‌فرمایند «در لیل»، در این ظهور، مقصود دوران بعد از شهادت حضرت ربّ اعلیٰ تا ظهور حضرت بهاءالله است. البتّه ظهور حضرت بهاءالله را باید به اظهار امر علنی تعبیر نمود که ملموس و مشهود آید. قبل از آن، اتّفاقی که در سیاه‌چال طهران افتاد، مخصوص حضرت مقصود بود، لاغیر. اگر چه در کتاب بدیع می‌فرمایند که نفوس مؤمنه در سرّ سرّ تکمیل شدند: «در این ظهور بدیع قدس رحمانی در سنهٔ تسع در سرّ سرّ نفوس مقدّسهٔ مطهرهٔ زکیه در همان حین، تکمیل شدند.» (منقول در کتاب دور بهائی، ص ۴۳) اما، مقصود، ظهور علنی جمال مبارک است؛ زیرا، در این ده سال نیز، مقام جمال مبارک آن‌طور که باید و شاید ابلاغ نگردیده بود. البتّه، همان‌طور که در سطور بعد خواهد آمد، این موضوع فقط به ظهور جمال مبارک اختصاص ندارد؛ مگر در یک مورد، و آن سه حرفی است که دو حرف آن از لسان (جمال هیکل بقا) جاری شده است.

به نکته‌ای در مورد (لیل) باید توجه نمود. در ادوار بین دو ظهور، مردمان به دعا و تضرّع می‌پردازند و از خداوند طلب می‌کنند که موعود و معبود سریع‌تر ظاهر شود. این عبادات، در صورتی مقبول درگاه حقّ است که وقتی مظهر ظهور ظاهر می‌شود، او را بپذیرند؛ از این روی است که حضرت ربّ اعلیٰ می‌فرمایند:

«ای اهل بیان، نکرده آن‌چه اهل فرقان کردند که ثمرات لیل خود را باطل

کنید.» (بیان فارسی، باب هفتم از واحد دوّم)

این بیان در لوح شیخ (ابن ذئب)، ص ۱۲۸ و در مائدهٔ آسمانی، ج ۷، ص ۲۵۲ نیز آورده شده است. حضرت اعلیٰ در ادامهٔ بیان مبارک می‌فرمایند:

«... اگر آن‌چه که مؤمن به بیان هستید؛ در حین ظهور آیات او گفتید ... و بر

آن‌چه بر او هستید، اطاعت او کردید، ثمرهٔ بیان را ظاهر کرده‌اید، و الّا لایق

ذکر نیستید نزد خداوند.» (مائدهٔ آسمانی، ج ۷، ص ۲۵۲)

در مقام دیگر نیز، جمال مبارک به این نکته اشاره دارند:

«نیکوست حال نفسی که در یوم الهی به اصغای ندایش فائز شد و به افق امرش توجّه نمود. جمیع مَن علی‌الأرض در لیالی و ایام به نوحه و ندبه مشغول بودند که شاید ظلمت حالکۀ ایام، به نور ظهور سلطان انام روشن و منیر شود تا صاحبان نظر به منظر اکبر توجّه نمایند و به انوار وجه منور گردند. چون صبح ظهور دمید و نسیم قمیص مرور نمود؛ جمیع را در خواب غفلت یافت، بل بی‌روح و مرده مشاهده نمود؛ مگر نفوسی که به حبل محکم تمسک جستند و به ذیل کرم، تشبّث نمودند.» (آیات الهی، ج ۲، ص ۲۰۰)

جمال مبارک، در بیانی بر این مطلب تصریح دارند که در پایان لیل و آغاز یوم، اهل عالم را به افق ابهی دعوت کردند؛ اما، طالبین بسیار اندک بودند و لذا از احبّای خود دعوت می‌فرماید که به عمل و رفتار قیام نمایند و وعده می‌دهند که، خداوند، هرگز بندگان خود را فراموش ننماید. (آیات الهی، ج ۲، ص ۲۰۱)

نکته مهمّ دیگر در مورد (لیل) آن است که در این ظهور، به تصریح مبارک، لیل وجود نخواهد داشت؛ زیرا، در لوح مبارک هیکل، که به تصریح طلعت ابهی، مخاطب و مخاطب نفس جمال قدم است، می‌فرمایند:

«اخترناک عما خُلِقَ فی السّموات و الأرض و اصطفیناک عما قُدّر فی ملکوت الأمر و الخلق و اختصصناک لنفسی هذا من فضل الله علیک من هذا الیوم الی یوم الذی لن ینتهی فی الملک و ینقی بقاء الله الملک المهیمن العزیز العلیم. لأنّ یوم الله هونفسه إذا ظهر بالحقّ و لن یعقبه اللیل و لن یحدّده الذکر لو اتتم من العارفین.» (آثار قلم اعلی، ج ۱، ص ۲۴ و نیز نگاه کنید به ج ۴، ص ۲۸۸)

حضرت عبدالبهاء نیز بر این نکته به گونه‌ای دیگر تصریح دارند:

«ای یاران الهی و ای دوستان حقیقی، صبح میثاق چون اشراق بر آفاق نمود، روحانیان به کمال روح و ریحان دست به شکرانه گشودند و به پرتوی عنایت روشن گشتند... و حزبی کورصفت و ظلمت‌پرست و خفاش بصیرت از پرتوی این صبح نورانی افسرده و پژمرده گشتند و هر یک به حفره‌ای خزیدند و به گوشه‌ی ظلمتی دویدند و با یکدیگر رمز گفتند و سردر سر گشودند که این صبح، اشراقی ندارد و این نور میثاق آفاق نیاراید؛ ظلمت، خوش‌تر است و فرقت بهتر. آفتاب حقیقت، غروب نمود و نیر اعظم افول کرد. لیل الیل آمد و شب پرتعب گشت. ظلمت احاطه نمود، دیگر تا هزار سال، شب تاریک است و ظلمت محیطه به دور و نزدیک. پس، شب و روز باید به نقض میثاق برخاست و به قوت شبهات، آفاق را ظلمانی نمود. چون از هر جهت عربده نمودند و ظنون و اوهام ترویج کردند، کوکب عهد، پرتوی پُر اشراق نمود؛ کلّ مخذول و منکوب و مهزوم گشتند و علم میثاق در قطب آفاق بلند شد.» (یاران پارسی، ص ۲۰ - ۱۱۹)

جمال هیکل بقا

مقصود از «جمال هیکل بقا»، نفس مبارک حضرت بهاء‌الله است که در هر دوری در مقام مشیّت اولیّه ظهور می‌فرماید، همان‌طور که حضرت اعلیٰ فرموده‌اند: «مشیّت اولیّه در هر ظهور، بهاء‌الله بوده و هست.» و این، مختصّ به انبیای گذشته نبوده و در آینده نیز خواهد بود، همان‌طور که حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند:

«أما المظاهر المقدّسة التي تأتي من بعد في ظلّ من الغمام من حيث الاستفاضه هم في ظلّ جمال القدم و من حيث الافاضه يفعل مايشاء.»
(مائدة آسمانی، ج ۵، ص ۲۵۱ / منتخباتی از مکاتیب عبدالبهاء، ج ۶، ص ۳۷۵)

در مقامی می‌فرمایند:

«... تمسکی بهذه السدرة المرتفع الممتنع العزيز العليم و إنه لسدرة المنتهى و الشجرة القصوى و جمال الكبرياء فى هذا الهيكل الذى يُذكر بالبهاء بين المأ الأعلى.» (یادنامه مصباح منیر، ص ۲۸۴)

تجلی جمال احدیّه، در وجود و هیکل حضرت بهاء الله است که در کلمات مکنونه، به «جمال هیکل بقا» تعبیر شده است. حتی در مورد سوره هیکل، که در آثار قلم اعلیٰ، ج ۱ و ج ۴ درج شده، سؤال شده است؛ در جواب فرمودند: «إنّ المخاطب و المخاطب واحدٌ و هو نفسی المهيمنة على العالمين.» (یادنامه مصباح منیر، ص ۴۶۴)

گریستن

در این بیان مبارک، اگر چه به گرفتاری حمامات قدسی در دست کلاب ارض اشاره شده؛ امّا، قبل از آن، بر بی‌وفایی اهل ارض تأکید دارند. گریستن، در اصطلاحات امری، به معنی بیان حزن و اندوه است. حضرت عبدالبهاء در بیانی راجع به بلائی وارد بر هیکل مبارک می‌فرمایند که:

جمال مبارک «حال از افق ملکوت ناظر که جنود ناسوت بر عبد فریدش چگونه مهاجم و بر بنده وحیدش چگونه امواج بلا متلاطم. قسم به ذات مقدّسش که اعین مأ اعلیٰ، در اشدّ بکاء و حسرت، قلوب اهل ملکوت ابهی مؤثر در حقایق ارض و سما، چه که بلائی این عبد، چنان که دانی و بینی، خارج از حدّ احصاء.» (منتخبات مکاتیب عبدالبهاء، ج ۴، ص ۵۴)

در مقامی، به گریستن ملاً اعلیٰ، به علت ظلم‌های وارده بر مظهر ظهور الهی اشاره دارند:

«اگر به بصر حقیقت ملاحظه نمایید، تالله اهل ملاً اعلیٰ در نوحه و ندبه مشغولند و جمیع حوریات غرفات در حنین و ناله، اوراق سدره منتهی از ظلم این ظالمان پژمرده گشته. تالله الحق، اریاح رحمت رحمان از شطر امکان مقطوع، و اشراقات انوار وجه سبحان، از اهل اکوان ممنوع.» (مانده آسمانی، ج ۷، ص ۱۱۶)

اما به نظر می‌رسد جمال مبارک، بیش از آن چه که نگران مظاهر ظهور و بلایای خود آن حضرت باشند، متحسّر و متأثر از آنند که بندگان حقّ، چرا با بی‌وفایی، خود را از الطاف الهیه محروم می‌نمایند؟ در مورد قبول این بلایا توسط مظاهر ظهور تصریح دارند که:

«... این سلاطین وجود، در ذرّ عما و عوالم ارواح، به کمال میل و رغبت، جمیع بلایا را در سبیل حقّ قبول نمودند، لهذا خود را تسلیم در دست اعدا نمایند به قسمی که آن چه بتوانند از ایذا و اذیت بر اجساد و اعضا و جوارح این کینونات مجزده در عالم ملک و شهاده ظاهر سازند.» (مجموعه الواح مبارکه، طبع مصر، ص ۳۴۳)

اگرچه این بلایا را قبول کنند و به ظاهر در رنج و عنا باشند، اما در باطن به عنایت الهی مسرورند و دیگر جایی برای گریستن باقی نمی‌ماند، زیرا که به صریح بیان مالک ادیان:

«در وقتی نبوده که این ظهورات عزّ احدیه در عالم ملکیه ظاهر شده باشند و این‌گونه صدمات و بلایا و محن نبوده؛ و لکن اگرچه در ظاهر اسیر و مقتول و مطرود بلاد گشتند؛ اما در باطن، به عنایت خفیه الهیه مسرورند، و اگر از

راحت جسمانی ولذت جسدی مهجور ماندند، ولیکن به راحت روحانی و
لذایذ فواکه معانی و ثمرات جنّت قدسی، ملتذّ و متنعم گردند.» (همان، ص
۴ - ۳۴۳)

اما، اگر تحمل این بلایا منجر به هدایت خلق نشود و آنها را به آنچه که خداوند
برایشان مقدر فرموده، نرساند، ظهورات الهیه عبث گردد، تحمل بلایا بیهوده شود، و
هرگونه تلاش و کوششی بی‌ثمر گردد؛ چه که مقصود از ظهورات الهیه، آن است که
جمع ارواح در زمان صعود از این عالم، در کمال تنزیه و تقدیس باشند:

«انبیا و مرسلین، محض هدایت خلق به صراط مستقیم حق آمده‌اند و
مقصود آن که عباد تربیت شوند تا در حین صعود، با کمال تقدیس و تنزیه و
انقطاع قصد رفیق اعلیٰ نمایند.» (مجموعه الواح مبارکه، طبع مصر، ص ۱۶۴ /
اشراقات، ص ۲۱۶)

در مقام دیگر، در علت ظهور انبیا و مظاهر ظهور می‌فرمایند:

«این کینونات مجرّده و حقایق منیره، وسایط فیض کلیّه‌اند و به هدایت
کبری و ربوبیت عظمی مبعوث شوند که تا قلوب مشتاقین و حقایق
صافین را به الهامات غیبیه و فیوضات لاریبیه و نسایم قدسیه، از کدورات
عوالم ملکیه، ساذج و منیر گردانند و افئده مقربین را از زنگار حدود، پاک و
منزه فرمایند تا ودیعه الهیه که در حقایق مستور و مخفی گشته، از حجاب
ستر و پرده خفا چون اشراق آفتاب نورانی از فجر الهی سر برآرد و علم ظهور
بر اتلال قلوب و افنده بر افرازد؛ و از این کلمات و اشارات معلوم و ثابت
شده که لابد، در عالم مُلک و ملکوت، باید کینونت و حقیقتی ظاهر گردد
که واسطه فیض کلیّه مظهر اسم الوهیت و ربوبیت باشد تا جمیع ناس در
ظلّ تربیت آن آفتاب حقیقت تربیت گردند تا به این مقام و رتبه که در

حقایق ایشان مستودع است؛ مشرف و فائز شوند.» (مجموعه الواح مبارکه،
طبع مصر، ص ۳۴۱)

از آن جا که رسیدن به آن چه که خداوند برای انسان مقدر نموده، در دست خود انسان گذاشته شده است؛ وقتی مظهر ظهور الهی افراد انسانی را دور از مقصود مشاهده می‌کند، اشک حسرت بر آنها می‌ریزد. حضرت بهاءالله، بر علو مقام انسان و آن چه که برایش مقدر شده، شهادت داده‌اند، اما در ضمن، تأکید فرموده‌اند که به عهده خود آنها است که تلاش کنند و به مقصود نائل گردند:

«در میانه عباد، به قسمی رفتار کنید که آثار حق از شما ظاهر شود، چه که
شما یبید اول وجود و اول عابدین و اول ساجدین و اول طایفین. فَوَ الَّذِی
انطَقنی بما اراد که اسماء شما در ملکوت اعلی، مشهورتر است از ذکر شما
در نزد شما. گمان مکنید این سخن وهم است. یا لیت انتم ترون ما یری
رُبُّکُمُ الرَّحْمَنُ مِنْ عُلُوِّ شَأْنِکُمْ و عظمة قدرکم و سمو مقامکم. نسأل الله بأن
لا تمنعکم أنفسکم و أهواؤکم عما قُدر لکم.» (مجموعه الواح مبارکه، طبع مصر،
ص ۲۳۱ / اقتدارات، ص ۲۱۶)

در سراسر کلمات مبارکه مکنونه، موارد زیادی را می‌توان مشاهده نمود که بی‌وفایی انسان را مطرح می‌فرمایند و در مقابل، هم به صبر و تحمل خداوند و هم توصیه به تغییر مسیر و روی آوردن به ذات حق و در غیر این صورت، به عقاب و عتابی که در انتظار خواهد بود، اشاره می‌فرمایند.

عقبه زمردی وفا

(عقبه زمردی وفا)؛ (عقبه) در لغت به معنی گردنه و راه صعب‌العبور در کوهستان است؛ اما (عقبه زمردی وفا) به بیان مرکز میثاق توجه کنیم که می‌فرمایند:

«مقام و عقبه زمردی، به اصطلاح شیخ جلیل احساسی و حضرت اعلیٰ روحی له الفداء، عالم قدر است^(۱) و این عقبه، بسیار صعب‌المرور است.»
(مانده آسمانی، ج ۲، ص ۵۶)

در اصطلاح، عقبه به جایی گفته می‌شود که انسان را از پیشرفت به سوی مقصود باز دارد؛ مثلاً برای ورود به ملکوت، با آن که ابواب آن باز است، موانعی را خود انسان برای خویشتن ایجاد می‌کند. جمال مبارک در لوحی خطاب به نصیر می‌فرماید:

«... تو را به هیکلی مبعوث نمودیم و امر به دخول در رضوان قدس محبوب فرمودیم و تو، توقّف نموده، در فنای باب متحیراً قائم شده و هنوز فائز به ورود در مدینه قدس صمدانیه و مقرّ عزّ رحمانیه نشده. حال ملاحظه نما که باب فضل مفتوح و تو مأمور به دخول، و لکن تو خود را به ظنون و اوهام محتجب نموده، از مقرّ قرب دور مانده. تالله الحقّ در کلّ حین، تو و امثال تو مشهودند که بعضی در عقبه سؤال واقفند و برخی در عقبه حیرت متوقّف و بعضی در عقبه اسما محتجب.» (مجموعه الواح مبارکه، طبع مصر، ص ۱۷۱)

در واقع، حجاباتی است که آدمی را از مشاهده جمال حقّ منع می‌کند. فی‌المثل، جمال مبارک، در بیان علت وجود آن چنین می‌فرماید:

«بعضی از اهل فرقان و بیان که در عقبه وقوف و یا عقبه ارتباب و امثال آن توقّف نموده‌اند، این نظر به توهمات است که از قبل، مابین قوم بوده. بگو ای عباد، امروز، روزی است که باید خرق جمیع احجاب نمایند و جمیع اوهام را محو کنند و به کمال اقبال، به افق جمال، قلباً توجّه نمایند...»
(اقتدارات، ص ۱۷۰)

اما (عقبه) می‌تواند صورت ظاهر و باطن، هر دو را داشته باشد. حضرت بهاء‌الله در لوحی می‌فرماید:

«عالم مجازی و عالم ظاهری هر دو، نیست محضند و در لباس هستی جلوه نمایند. اول، راهزن سالکان است و ثانی، فتنه واصلان. پس جهد منبع باید تا روح رحمانی از این دو عقبه نفسانی به قوه سبحانی بگذرد.»
(مانده آسمانی، ج ۸، ص ۲۹)

وفا

آنچه که این‌جا این (عقبه) را صعب‌العبور می‌فرماید، (وفا) است که چون عنقا است. حضرت عبدالبهاء اشارتی لطیف دارند که: «مانند غول و عنقا، دوست صادق باوفا، نایاب است؛ مگر در ظل کلمه‌الله.» (بدایع الآثار، ج ۱، ص ۱۸۵)

جمال مبارک، در اهَمِّتِ وفا می‌فرماید:

«بدان که، ملکوت وفا را قبل از جبروت اسما، به سلطان اراده خلق فرمودیم، لهذا وفا، عندالله احبّ از کلّ اسم بوده و خواهد بود.» (گلزار تعالیم بهائی، ص ۳۱۹)

حضرت عبدالبهاء می‌فرماید:

«در عالم وجود، صفتی بهتر و خوش‌تر و شیرین‌تر از وفا نیست. این منقبت از اعظم اساس دین الهی است. اگر انسان از جمیع صفات حمیده محروم باشد، ولی به این صفت قدسیّه موصوف، عاقبت حائز کمالات می‌گردد و اگر چنانچه حائز جمیع صفات کمالیه باشد و از صفت وفا بی‌بهره، آن

کمال به نقص مبدل گردد و آن خیر به شرّ و آن نورانیت به ظلمت و آن عزّت، به ذلّت منتهی شود.» (اخلاق بهائی، ص ۲۵۸)

در مورد وفا به مضمون بیان مبارک جمال قدم توجّه نمایید: «پس بکوش تا به اصل وفا نائل گردی و آن ایقان به قلب است و اقرار به زبان به آنچه که خداوند برای نفس خود شهادت داده که من زنده‌ام، درافق ابهی.» کسی که در این ایام به این گواهی فائز شود؛ به کلّ خیر فائز شده و روح قدسی در هر صبح و شب بر او نازل گردد، و او را بر یادآوری پروردگارش یاری رساند و زبانش را بر بیان در امر پروردگار بخشنده مهربانش بگشاید، اما این برای هیچ کس، هرگز امکان‌پذیر و میسر نیست، مگر آن که قلبش را از کلّ آنچه که بین آسمان‌ها و زمین‌ها خلق شده، پاک و طاهر سازد و به کلی از همه چیز وارسته و گسسته شده؛ به سوی خداوند عزیز جمیل روی آورد.^(۲)

انقطاع از ماسوی الله، امری است بسیار دشوار؛ مثلاً به عهدی که در یوم ظهور و به اعتقاد بعضی در یوم خلقت از ما گرفته شده؛ و فقط سه مورد را از ما خواسته است؛ توجّه کنیم:

«رضای خود را بر رضای من اختیار مکنید و آنچه برای شما نخواهم، هرگز نخواهید و با دل‌های مرده که به آمال و آرزو آلوده شده، نزد من می‌آید.»

اگر به این سه مورد عمل نکنیم، به ساحل دریای وفا راه نخواهیم یافت. این است که «عقبه زمردی وفا» صعب‌العبور می‌شود.

سدره منتهی:

(سدره منتهی)، مقام مظهر ظهور و روح قدسی الهی است و اگرچه به مقام مؤمنین و ایمان آنها نیز اطلاق می‌گردد، اما مقصود، حقیقت مظهر ظهور است و در این باب، یعنی رجوع جمال هیکل بقا به سدره منتهی، در واقع حضرت بهاء‌الله، اشارتی دارند که وقتی از اهل ارض بی‌وفایی مشاهده می‌کنند، به ذکر خود مشغول می‌شوند. به این بیان مبارک توجه کنید: «این ایام، مع احزان وارده جمال احدیه، در کلّ احیان به ذکر و ثنای ذات مقدّسش مشغول.» (لثالی حکمت، ج ۳، ص ۳۶۱)

واقعۀ سیاه‌چال که به اظهار امر سّری معروف است، انجذاب حضرت احدیت به جمال خویش است. به این بیان حضرت عبدالبهاء توجه فرماید:

«یک مقامی است، مقام افاضه، و آن تبلیغ امرالله و نشر نفعات الله و اعلاء کلمه الله و ترویج تعالیم است. این، من الحقّ الی الخلق است. مقام دیگر، من الحقّ الی الحقّ است و آن تجلّیاتی است که بذاته لذاته است که به جمال خویش منجذب است و به محبت خود مشتعل. مثل این مقام، در عالم خارج، مثل دریاست که بذاته لذاته متموّج و متحرّک است؛ شئون و مراتبی در ذات خود دارد؛ و مقام دیگر آن، فیض باران است؛ بر ارض نازل می‌شود؛ یعنی بخار از بحر برمی‌خیزد و بر، بر می‌بارد. این مقام، مقام افاضه است، من الحقّ الی الخلق است.» (محاضرات، ج ۱، ص ۱۹۳)

این بیانی که می‌فرماید:

«از اعلاّی رأس، بر صدر می‌ریخت» آن ظهور و تجلّیات است که بذاته لذاته است و نار محبت است که مشتعل بنفسه لنفسه است "آمن الرسول بما أنزل الیه". و هم‌چنین، ظهور و تجلی حرارت و شعاع آفتاب است در

مرآت حقیقی خود. این فیوضاتی است و تجلیاتی است از ظاهر در مُظهر.»
(محاضرات، ج ۱، ص ۱۹۳)

همین حالت را در لوح احتراق ملاحظه می‌کنیم که جمال مبارک در دو مقام مکالمه می‌فرماید. بنابراین، رجوع جمال هیکل بقا «یعنی مظهر ظهور الهی» به سدره منتهی، «که مظهر ظهور الهی» است، توجه حقّ به خود است و ابراز تأسّف از آن‌چه که بندگان برای خود می‌طلبند.

حمامات قدسی

(حمامات قدسی) و (حمامات ازلیّه) و (حمامه بقا) و (حمامة القدس)، جمیع اشاره به انبیا و رسل الهی است. اشاره جمال مبارک در کلمات مبارکه مکنونه نیز به کلیّه انبیا و رسولان الهی است که در جمیع ادوار، مورد لطامت و بی وفایی اهل ارض واقع شدند. در کلامی، حضرت بهاءالله، پیامی برای علما می‌فرستند و می‌فرماید:

«به علما از قول بهاء بگو: ما به زعم شما مقصّریم، از نقطه اولی روح ما سواه فداه، چه تقصیری ظاهر که هدف رصاصش نمودید؟ نقطه اولی مقصّر، از خاتم النبیین روح العالمین له الفداء چه تقصیری باهر که بر قتلش مجلس شوری ترتیب دادید؟ خاتم النبیین مقصّر، از حضرت مسیح چه تقصیر و افترا هویدا که صلیبش زدید؟ حضرت مسیح به زعم باطل شما کاذب، از حضرت کلیم چه کذب و افترایی آشکار که بر کذبش گواهی دادید؟ حضرت کلیم به زعم باطل شما کاذب و مقصّر، از حضرت خلیل چه تقصیری هویدا که در آتشش انداختید؟ اگر بگویید ما آن نفوس نیستیم؛

می‌گوییم اقوال شما همان اقوال، و افعال شما همان افعال.» (آیات الهی، ج ۱، ص ۳۴۰)

در مقام دیگر ضمن مناجاتی، خودشان را با جمیع انبیا و مرسلین یکی می‌دانند. مضمون بیان مبارک چنین است: «یک مرتبه، مرا در زندان مشرکین انداختی [یوسف] به آن چه که حکایت کردم، بر اهل یقین حرفی از رویایی که به علم خود، الهام فرمودی به من ... و یک بار، سرم را به دست کافرین قطع کردی [یحیی] تعمید دهنده [و یک بار، بر بالای صلیب فرستادی] حضرت مسیح ... و یک بار، در کربلا یگه و تنها مبتلایم ساختی؛ تا آن‌که، سرم را قطع کرده؛ بر نیزه زدند و دور دیار گرداندند [حضرت امام حسین]؛ و یک مرتبه، در هوا معلّم ساختی و به ضرب گلوله کینه و دشمنی، اعضا و ارکانم را قطعه قطعه کردی [حضرت اعلی] تا این زمان که، همه کینه‌جویان بر من قیام کرده‌اند و در هر آن، تدبیری می‌اندیشند تا کینه و دشمنی نسبت به مرا در دل مردمان بیندازند ...»^(۳)

به این ترتیب، این موضوع فقط به این ظهور مبارک محدود نمی‌شود و شامل جمیع ظهورات الهیه است. همان‌طور که در کلمات مکنونه فارسی می‌فرمایند:

«تو منزل و محلّ مرا به غیر من گذاشتی، چنان‌چه هر زمان که ظهور قدس من آهنگ مکان خود نمود؛ غیر خود را یافت؛ اغیار دید و لامکان به حرم جانان شتافت ...» (مجموعه الواح مصر، ص ۳۸۱)

در بیان دیگر، به کلامی صریح‌تر تأکید می‌فرمایند که:

«در وقتی نبوده که این ظهورات عزّ احدیه، در عالم ملکیه ظاهر شده باشند و این‌گونه صدمات و بلاها و محن نبوده.» (مجموعه الواح مصر، ص ۳۴۳)

حرف اوّل و دوّم اسم

و راجع به اسمی که اوّل و دوّم آن ذکر شد و اهل غرفات از مکامن عزّ خود بیرون دویدند و بر تراب ریختند که در کلمات مکنونه نازل، می‌فرمایند، قوله العزیز:

«آن اسم عظیم، اسم اعظم است؛ مراد جمال مبارک است و آن چه الیوم در دست است، معانی دو حرف از اسم اعظم است و آن (ب و ه) است.»
(مائده آسمانی، ج ۲، ص ۵۶)

در این مورد، که به چه علّت، سه حرف به طور کامل ذکر نشده، حضرت ولیّ امرالله، سه تعبیر را بیان می‌فرمایند:

۱. «مقصود از حروف مذکور، حرف اوّل و حرف ثانی اسم مبارک جمال قدم است، یعنی (ب و ه) و مقصود مبارک این است که، آن چه در هویت این سه حرف، مکنون و مخزون است، ظاهر نگشته و عالم کون هنوز استعداد و قابلیت ظهور و بروز تجلیات الهیه را بتمامها نیافته. به تدریج، آن چه در هویت حرف ثالث، که متمم اسم مبارک است، مستور و مندمج است، بر عالمیان ظاهر و مکشوف گردد.» (مائده آسمانی، ج ۳، ص ۱۳)

این معنی، مورد تأیید حضرت بهاءالله نیز هست:

«قسم به خدا که، این حمامه ترابی را، غیر این نعمات، نغمه‌ها است و جز این بیانات، رموزها که هر نکته‌ای از آن، مقدّس است از آن چه بیان شد و از قلم جاری گشت تا مشیّت الهی چه وقت قرار گیرد که عروس‌های معانی، بی‌حجاب از قصر روحانی قدم ظهور به عرصه قدم گذارند. وَ مَا مِنْ أَمْرِ إِلَّا بَعْدَ إِذْنِهِ وَ مَا مِنْ قُدْرَةٍ إِلَّا بِحَوْلِهِ وَ قُوَّتِهِ وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا هُوَ. لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ وَ كُلٌّ بِأَمْرِهِ يَنْطَقُونَ وَ مِنْ أَسْرَارِ الرُّوحِ يَتَكَلَّمُونَ.» (ایقان، طبع آلمان، ص ۱۱۶، پاراگراف ۱۹۰)

و در مقام دیگر، در همان سفر کریم (ص ۴۶) می‌فرمایند:

«قسم به خدا، آن‌چه می‌خواهم اختصار نمایم و به اقل کفایت کنم، می‌بینم، زمام قلم، از دست رفته و با وجود این، چقدر از لثالی بی‌شمار، که ناسفته در صدف قلب مانده و چه مقدار حوریات معانی که در غرف‌های حکمت مستور گشته که احدی مس آنها ننموده، "لَمْ يَطْمِثُهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ"»^(۴)

علت امساک قلم از نزول بیانات الهیه، عدم بلوغ ناس و عدم ادراک آنها، نسبت به لثالی مکنونه در صدف آیات است. تصریح قلم اعلیٰ، روشن کننده این مقام است:

«قسم به آفتاب صبح معانی که لسان الهی، به شأن و اندازه ناس تکلم می‌فرماید، چه که اکثری از ناس به بلوغ نرسیده‌اند و الا، بابتی از علم بر وجه عباد مفتوح می‌فرمود که کُلِّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ بِإِذْنِ قَلَمِيَّةٍ أَوْ، از علم ماسوی، خود را غنی مشاهده نموده، بر اعراش سکون مستقر می‌شدند و نظر به عدم استعداد ناس، جواهر علم ربّانی و اسرار حکمت صمدانی، در سماء مشیت الهی، محفوظ و مستور مانده، تا حین حرفی از آن نازل نشده و بعد الامر بیده يفعل ما یشاء و لا یسئل عمّا یشاء و هو العلیم الخبیر.» (مائده آسمانی، ج ۷، ص ۱۰-۹)

از نگاهی دیگر، علت امساک قلم، لطف و رحمت لایتناهی الهی است که مباد خلقش از هیمنه آیات و بیانات منصعق گردند. بیان جمال قدم مؤید این مدعا است:

«قد کُنز فی هذا الغلام من لحنٍ لو یظهر اقل من سمّ الإبره لتندک الجبال و تصفر الأوراق و تسقط الأثمار من الأشجار و تحز الأذقان و تتوجّه الوجوه لهذا

الملك الذی تجده علی هیکل النار فی هیئة النور و مرة تشهده علی هیئة الأمواج فی هذا البحر المّواج و مرة تشهده کالشجرة الّتی اصلها ثابت فی ارض الکبریا و ارتفعت اغصانها ثم افنانها الی مقام الذی صعّدت عن وراء عرش عظیم و مرة تجده علی هیکل المحبوب فی هذا القميص الذی لن یعرفه احدٌ من الخلائق اجمعین و لو یریدون عرفانه اذاً ینصعقون فی ارواحهم الامن اّتی ربّه بقلبٍ سلیم.» (آثار قلم اعلی، ج ۴، ص ۳)

این مدارای خالق با مخلوق و رعایت ضعف او در این بیان مبارک مصرّح است؛ زیرا علّت اصلی آن است که بندگان طاقت اسم الهی را ندارند و قلوب بدان وسعت نرسیده که او را در خود جای دهد؛ به عبارت دیگر، عقول طاقت درک و عرفان او را ندارند و البتّه منصعق می گردند. بدین لحاظ است که خود او با نفوس مدارا می کند و سخن به انداز می گوید تا طفل رضیع نیز هلاک نشود و بتواند کلام را دریابد:

«قل انّه لو کشف القناع عن وجه کلمة من عنده لتنشّق الأرض و تنفطر سموات العلی و لکن یداری مع عباده لئلاّ یتمیّز صدورهم و یرجعوا الی مقرّ القهر فی هاویة السّفلی.» (آثار قلم اعلی، ج ۴، ص ۱۹)

گاهی اوقات هم، برخی از معانی و مفاهیم قابل بیان نیست، زیرا در قالب الفاظ نمی گنجد و باید روح انسانی پرواز در سمای معانی را بیاموزد و خود به کسب تأییدات لاریبیّه به طیران بپردازد:

«مقصود از تحریر، اظهار حبّ بود بر معانی و لکن قلم و مداد هر دو بیگانه و شمع و پروانه، خارج از این افسانه. معانی مکنونه به این افسانه نرسد، چگونه الفاظ از عهده بر آید. رسوم عوالم روح رسمی تازه دارد و اسمی بی اندازه. اسمی این کور، محدود و مراسم آن کور مقدّس از دور و طور. پر

معنوی برگشا و جمیع ممالک را چون برق، طی کن. میدان چشم را وسیع نما و فضل لن‌یُری مشاهده کن.» (مجموعه الواح مبارکه، ص ۳۴۵)

زمانی، بیان کلام الهی مستلزم آن است که خلقی بدیع به وجود آید تا شایستگی استماع را داشته باشد، و الاً خلق موجود قابلیت آن را ندارد که این مفاهیم و معانی را بشنود و دریابد. جمال مبین می‌فرماید:

«چون حور معانی که ازل الازل خلف سراق عصمت صمدانی مستور بود وقتی از ساحت قدس سلطان لایزالی اذن خواست که از غرفات خلوت روحانی به انجمن رحمت ربّانی در آید و یک تجلّی از تجلّیات مکنونه بر عوالم قدس احدیه اشراق فرماید؛ در این حین، منادی از مصدر الوهیت کبری و مخزن ربوبیت عظمی ندا نمود که خلقی که قابل این تجلّی و اشراق شوند، مشهود نه. امر به خلق جدید و صنع بدیع گشت. جمیع اهل ملاً اعلی و سگان رفارف بقا، متحیر گشتند که این خلق بدیع از چه عنصری مخلوق شوند و از چه حقیقتی موجود آیند.» (مجموعه الواح مبارکه، طبع مصر، ص ۳-۲۷۲)

۲. «در مقامی دیگر، مقصد، وصف بلائی وارد بر جمال مبارک است که از حدّ و احصا خارج و شمه‌ای از آن بر اهل عالم معلوم و مکشوف.» (همان مأخذ)

این معنی، مورد تأیید حضرت عبدالبهاء نیز هست:

«و اما عبارت کلمه مبارکه در اسرار مکنونه که به این مضمون می‌فرماید: هیکل بقا از عقبه زمردی وفا به سدره منتهی رجوع نمود و گریست و کزوبیان از ناله او گریستند؛ چون استفسار شد؛ هیکل بقا فرمود: در عقبه وفا منتظر ماندم و رانحه وفا نیافتم. چون رجوع نمودم، حمامات قدسی چند را دیدم، در دست کلاب ارض مبتلا و حوریه الهی سؤال از اسامی آنها نمود،

جمع مذکور شدند، مگر اسمی از اسما. چون حرف اول اسم از لسان جاری شد، اهل غرفات بیرون دویدند، و چون حرف ثانی شنیدند، بر تراب ریختند و از مکنن غیب، ندا بلند شد که زیاده بر این جایز نه. (این مضمون آن کلمات مکنونه است، نه عین عبارت).

باری، ملاحظه نمایید آن اسمی که در آن زمان بتمامه ذکر نشد، چه بود. ملاحظه می‌نمایید که بی‌وفایان چه کردند و چه جفایی روا داشتند؛ اذیتی نبود که نکردند و صدمه‌ای نماند که نزدند و به سیف جفا، هر دم جسد مظلوم را قطعه قطعه نمودند و این در نزد عبد، واضح و مشهود است. عجب‌تر از این آن که با وجود این ظلم و ستم و شدت جفا، اظهار مظلومیت نیز می‌فرمایند. فاعتبروا یا اولی‌الالباب.» (یاران پارسی، ص ۳۵ - ۱۳۴)

در دو بیان مبارک حضرت بهاء‌الله که در توفیق نوروز ۱۰۱، ص ۳۶ و نیز توفیق نوروز ۱۱۰ (توفیعات مبارکه، ۱۱۴ - ۱۰۹، ص ۴۶ و ۴۷) نقل شده، به این شداید اشاره فرموده‌اند:

«لم ادر من أئ بلائی أشکو الیک؛ أشکو یا الهی عن سجنی فی شهر معلومات أو عما ورد علیّ فیهِ من سلاسل الّذی کسرت عُققی من ثقلها او حدید الّذی کان علی رجلی عما اکتسبت ایدی الاشقیاء»^(۵)

«گردنی را که در میان پرند و پرنیان تربیت فرمودی، آخر در غل‌های محکم بستنی و بدنی را که به لباس حریر و دیبا راحت بخشیدی، عاقبت بر ذلت حبس مقرر داشتی.»

در صفحه ۲۳۲ قرن بدیع، دنباله بیان مبارک در مناجات اخیر را زیارت می‌کنیم:

«چند سنه می‌گذرد که ابتلا به مثل باران رحمت تو در جریان است و بلایا از افق قضا ظاهر و تابان ... بسا شب‌ها که از گرانی غل و زنجیر، آسوده نبودم و

چه روزها که از صدمات ایدی و السن آرام نگرفتیم؛ چندی آب و نان که به رحمت واسعه به حیوانات صحرا حلال فرمودی، بدین بنده حرام نمودند؛ و آن‌چه را که بر خوارج جایز نبود؛ بر این عبد جایز داشتند؛ تا آن‌که عاقبت، حکم قضا نازل شد و امراضا به خروج این بنده از ایران در رسید؛ با جمعی از عباد ضعیف و اطفال صغیر، در این هنگام که از شدت برودت امکان تکلم ندارد؛ و از کثرت یخ و برف قدرت بر حرکت نیست.»

۳. مطلب سوم، نفی خاتمیت است. بیان حضرت ولی‌ام‌الله چنین است:

«ملاحظه فرمایید که حضرت بهاء‌الله، خود چگونه به تجدید شرایع آسمانی و به محدودیتی که به حکمت بالغه الهیه بر ایشان تفویض گشته، اشاره می‌فرماید؛ مثلاً در کلمات مکنونه می‌فرماید: "ای پسر انصاف، در لیل، جمال هیکل بقا از عقبه زمردی وفا به سدره منتهی رجوع نمود و گریست. گریستنی که جمیع ملاء عالین و کزوبیین از ناله او گریستند و بعد از سبب نوحه و ندبه استفسار شد، مذکور داشت که: حسب الامر، در عقبه وفا منتظر ماندم و رایحه وفا، از اهل ارض نیافتم و بعد، آهنگ رجوع نمودم، ملحوظ افتاد که حمامات قدسی چند در دست کلاب ارض مبتلا شده‌اند. در این وقت، حوریه الهی از قصر روحانی بی‌ستر و حجاب دوید و سؤال از اسامی ایشان نمود و جمیع مذکور شد الا اسمی از اسما و چون اصرار رفت، حرف اول اسم از لسان جاری شد، اهل غرفات از مکامن عز خود بیرون دویدند؛ و چون به حرف دوم رسید، جمیع بر تراب ریختند، در آن وقت، ندا از مکمن قرب رسید: زیاده بر این جایز نه! انا کنا شهداء علی ما فعلوا و حینئذ کانوا یفعلون." از این آیه مبارکه، به خوبی مستفاد می‌شود که حضرت بهاء‌الله، دعوی ختمیت امری را که خود من عندالله مأمور به اظهارش بوده، از خویش سلب می‌فرماید.» (نظم جهانی بهائی، ص ۷۹)

حضرت بهاء‌الله، تعطیلی را در فیض فیاض مشاهده نمی‌کنند و ابداً به ختم ظهورات به این ظهور بدع صمدانی قایل نیستند و لهذا می‌فرمایند:

«... در جمیع اعهاد و ازمان، انبیا و اولیا با قوت ربّانی و قدرت صمدانی در میان ناس ظاهر گشته و عقل سلیم هرگز راضی نشود که نظر به بعضی کلمات که معانی آن را ادراک ننموده، این باب هدایت را مسدود انگارد و از برای این شמוש و انوار، ابتدا و انتهای تعقل نماید، زیرا فیضی اعظم از این فیض کلیّه نبوده و رحمتی اکبر از این رحمت منبسطه الهیه نخواهد بود.»
(مجموعه الواح مبارکه، طبع مصر، ص ۳۴۲)

اهل غرفات مکامن عزّ

مقصود از اهل غرفات مکامن عزّ، معمولاً مقربان درگاه الهی هستند که در مقام ملأ اعلیٰ، به تأیید مؤمنان در بسیط غربا می‌شتابند. حضرت بهاء‌الله در باره ملأ اعلیٰ می‌فرمایند:

«هر نفسی، الیوم به کتاب الهی عمل نمود و قلبش از شبّهات و ضغینه و بغضا و ما لایلیق الانسان طاهر و مقدّس شد، او از اهل ملأ اعلیٰ محسوب ...» (مانده آسمانی، ج ۸، ص ۴۵)

حضرت عبدالبهاء، در باره «حقایق مقدّسه ملأ اعلیٰ» می‌فرمایند:

«الیوم، حقایق مقدّسه ملأ اعلیٰ در جنت علیا، آرزوی رجوع به این عالم می‌نمایند تا موفق به خدمتی به آستان جمال ابهی گردند و به عبودیت عتبه مقدّسه قیام کنند.» (گلزار تعالیم بهائی، ص ۱۶۸)

اما، شاید با توجه به بیانی از حضرت بهاء‌الله بتوان استنباط نمود که مقصود از اهل غرفات مکامن عزّ که نگران وضعیّت صاحب آن اسم عظیم، یعنی حضرت بهاء‌الله هستند، انبیا و مظاهر سالفه باشند، چه که چنین حالتی را حضرت بهاء‌الله شخصاً در عالم رویا مشاهده فرموده‌اند. در این باره، لسان قدم در یکی از الواح می‌فرماید:

«رأیْتُ بان اجتمعت فی حولی النَّبِیُّونَ و المرسلون و هم قد جلسوا فی اطرافی و کلّهم ینوحون و ینکون و ینصرخون و ینضجون و انّی تحیرت فی نفسی فسئلت عنهم اذا اشتدّ بکائهم و صریخهم و قالوا لنفسک یا سرّ الاعظم و یا هیکل القدم و بکوا علی شأن بکیت بکائهم و اذا سمعت بکاء اهل ملاً الاعلیّ و فی تلك الحاله خاطبونی و قالوا ... سوف تری بعینک ما راہ احد من معشر النَّبِیِّین ... فصبراً، صبراً یا سرّ الله المکنون و رمز المخزون ... و کنت معهم فی تلك اللیلة خاطبتهم و خاطبونی الی ان قرب الفجر.»
(قرن بدیع، ص ۳۰۱)

در یکی از بیانات جمال ابهی، مشاهده می‌گردد که این گریه ساکنان غرف عزّ را به انبیا و نیز مقربان درگاه نسبت می‌دهند:

«تالله الحقّ، ظلمی نموده‌اید که کلّ اشیا از حیات خود منقطع شده‌اند و الیوم، خلقی باقی نه، چه از اهل ملاً اعلیّ و چه از اهل مداین بقا، و چه عاکفین لجهّ اسما، مگر آن‌که، کلّ لطایف را به حزن تبدیل نموده‌اند و قمیص سود پوشیده‌اند و جمیع ملاً کزوبین و حقایق انبیا و مرسلین در غرفات عزّ تمکین به نوحه مشغول.» (مائده آسمانی، ج ۷، ص ۱۱۶)

حوریّه الهی

مقصود از حوریّه الهی، روحی قدسی است که در حضرات مظاهر ظهور تجلی می‌کند، و در هر دوری، به نامی نامیده شده است. حضرت ولی‌ام‌الله در باره اظهار امر سرّی در سیاه‌چال طهران، در کتاب قرن بدیع (ص ۲۱۸) می‌فرمایند:

«در چنین لحظه شدید و ساعت خطیر و رهیب (روح اعظم) الهی به نحوی که آن مظهر مقدّس رحمانی خود تسمیه فرموده و در ظهورات زرتشت و موسی و عیسی و محمّد، به ترتیب به آتش مقدّس و شجره موقده و حمامه الهیه و جبرئیل امین تعبیر و تشبیه گردیده، بر قلب اعزّ اصفایش متجلی شد و به صورت حوریّه‌ای در مقابل آن هیكل بقا و سبّاح بحر بلا، مصوّر و مجسم گردید.»

با توجه به این‌که، مظهر روح قدسی الهی در عالم کلمات به مرور ایّام سیر تکاملی پیموده و از (آتش) در زمان حضرت زرتشت، به شجر در دوران کلیمی، کبوتر در دور مسیحی، ملک مذکر، یعنی جبرئیل امین در دوران محمّدی تبدیل شده. شاید بتوان حوریّه را، در مرحله‌ای متعالی‌تر، مظهر جمال الهی استنباط نمود، چه که در موارد عدیده، که به بعضی ذیلاً اشاره خواهد شد؛ حضرت بهاء‌الله، جمال را در حوریّه مجسم ساخته، توصیف فرموده‌اند. از حضرت محمّد، حدیثی روایت شده است که فرمودند: «انّ الله تعالی جمیلٌ یحبّ الجمال و یحبّ أن یرى أثر نعمته علی عبده.» (میزان‌الحکمة، محمّد محمّدی ری شهری، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۳۶۷، چاپ دوّم، ج ۲، ص ۲۴۶۳)

جناب دکتر داودی، در باره جمال، گفتار زیبایی دارند:

«آراستگی، شرط زیبایی است و زیبایی از عالی‌ترین جلوه‌های حیات آدمی است. امر بهائی، زیبایی را ستوده و در بزرگداشت آن کوشیده است. به

شیواترین بیان در وصف جمال و مظاهر آن سخن رانده و قدر آن را به عرش اعلیٰ رسانده است.

لوح رویا را بخوانید، لوح حوریّه را از نظر بگذرانید تا ببینید قلم اعلیٰ در تمثیل به آیات جمال، چه‌ها فرموده است. جمال را چه فخری برتر از این که، مظهر کلیّ الهی را جمال‌قدم و جمال‌مبارک و جمال‌الهی می‌خوانیم و از این راه، قدر جمال را چندان فرا می‌بریم که آن را، هم‌چون تاجی بر تارک هستی می‌نشانیم. پس به جا است، اگر اهل بهاء بگویند که باید خود را به مقام جمال نزدیک ساخت، و از آن چه مناسب جمال نیست، روی‌گردان بود، مگر نه این که، جمال‌قدم به صریح بیان می‌گوید: "می‌خواهم شما جلوه‌گاه بهشت برین در روی زمین باشید و عنصر لطافت در میان مردم به شمار آید". (مقالات و رسائل در مباحث متنوّعه، ص ۳۲۱)

حضرت بهاء‌الله، آن چه را که زیبا است، به حوریّه تشبیه فرموده‌اند که معروف‌ترین آن (امانت) است که در لوح مبارک اشراقات بدان تصریح شده است.

در سورة‌البیان، حوریّه فردوس را امر می‌فرمایند که از غرفه‌های قدسی خارج شود و لباسی از حریر بقا که دوست دارد، در بر کند، نغمه‌های احلی را که از جهت عرش پروردگار بلند شده، بشنود و به زیبایی تامّ، از افق نقاب طلوع کند و بندگان را از انوار سیمای سپید خود محروم نفرماید. در ادامه بیان مبارک، از حوریّه می‌خواهند که اگر از نفسی، رائقه حبّ پروردگار را استشمام نماید، جان فدای او نماید و اگر از نفسی، رائقه بغض و عناد به مشام رسد، ابداً محزون نگردد، بلکه بگذارد تا آن عبد غافل، بر تراب فنا بمیرد و از آتش کینه بسوزد. (آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، ص ۱۱۰)

در مقامی نیز، به روح مکنون در کلمات مُنزله الهیه اطلاق می‌شود:

«ای عباد، لئالی صدف بحر صمدانی را از کنز علم و حکمت ربّانی به قوّه یزدانی و قدرت روحانی بیرون آوردم و حوریّاتِ غرف ستر و حجاب را در مظاهر این کلمات محکّمات محشور نمودم...» (دریای دانش، ص ۳-۱۲۲)

حوریّه، معانی یکی دیگر از تشبیهات به کار رفته در آثار مبارکه است:

«أن يا حورية المعانى أن اخرجى من غرفات الكلمات باذن الله مالك الأرضين والسموات ثم اظهري بطراز اللاهوت ثم اسقى خمر الجبروت بأنامل الياقوت لعل اهل الناسوت يطلعن بما أشرفت من افق الملكوت شمس البقاء بطراز البهاء ويقومن على الثناء بين الأرض والسماء في ذكر هذا الفتى الذى استقر على عرش اسمه المئان فى قطب الجنان...» (آثار قلم اعلى، ج ۱، ص ۷)

در باره حور معانی، قبلاً نیز بیانی نقل گردید.

در لوح مبارک رویا، که در کلام دکتر داودی نیز ذکرى از آن به میان آمد، نورانیت الهیه را که در عالم رویا مشاهده فرموده‌اند، به «وَرَقَة نِوراء لابسة ثياباً رفيعة بيضاء» تشبیه کرده‌اند که باید همان حوریّه رحمانی باشد. وصف زیبایی در این لوح مبارک، بسیار جاذب است.^(۶)

در لوح مبارک حوریّه، طلعتی از طلعات جنّت الهیه را که برای ظهور انوار جمال خداوندی برارض ظاهر شده، این‌گونه توصیف می‌فرمایند:

«... طلعت حورية التي كانت فى ازل الأزال فى سرادق القدس والحفظ و الجلال و فسطاط العصمة والعزة والاجلال و مكتوب على جبينها البيضاء من المداد الحمراء والقلم الأعلى تالله هذه لحورية ما اطلعت بها نفس إلا

الله العلیّ الاعلیّ و طهر الله ذیل عصمتها عن عرفان ملاً الأسماء فی جبروت البقاء و جمالها عن أبصر من فی ملکوت الإنشاء فلما طلعت بطراز الله عن قصرها لاحت بطرفها الی السّما انصعقت أهل السّموات من أنوار وجهها و نسّات طیّها و التفتت بطرفها الآخر إلی جهة الأرض أشرفت الأرض من أنوار جمالها و حسن بهائها ...» (آثار قلم اعلیّ، ج ۴، ص ۳۴۳)

با توجه به آن چه که ذکر شد، به نظر می رسد جمال مبارک در این فقره از کلمات مکنونه، از بی وفایی اهل ارض، نسبت به پیمانی که با خالق خود بسته اند، گلایه دارند و آنها را در واقع ملامت می کنند که چرا از آن چه که خداوند برایشان مقدر کرده، روی برگردانده و به «ماء صدید ظنون» قناعت کرده اند و در ضمن، چرا قدر نعمت عظمای الهی که مظهر ظهورش باشد و «شما را لأجل شما دوست داشته و دارد، بلکه مخصوص هدایت شما، بلائی لاتحصی قبول فرموده» نمی دانند و توصیه می فرمایند که: «به چنین دوست، جفا مکنید و به کویش بشتابید».

مشاهدات جمال مبارک در دوران بین ظهورین است که می دانیم بابیان، که پیرو نزدیک ترین ظهور به جمال مبارکند، از وصایای حضرت ربّ اعلیّ فاصله گرفتند و به اهوای خویش، مشغول شدند؛ الّا عدّة معدود. با توجه به فقرات دیگری از کلمات مبارکه مکنونه که «مع ذلک ستر نمودم و سر ننگشودم و خجلت تو را نپسندیدم» یا «در مکه من قرب خود، نزد جنود قدس اظهار نداشتم»، به نظر می رسد در این جا نیز، حضرت بهاء الله با ذات مقدّس خود به گفت و شنود مشغولند و در ضمن، گوشه ای از آن را به کلامی پوشیده، برای خلق بیان می فرمایند تا که شاید به خود آیند و طریق حقّ در پیش گیرند.

با این حال، کلام را ناتمام می گذارند و شاید اتمام سخن را به مرور ایام واگذار می نمایند، تا هم نوع بشر به بلوغ برسد، هم زمان مقتضی برای بیان حقایق مکنونه

در کلمات الهیه فرا رسد، یا آن که نوع بشر با پرواز در هوای عرفان جمال رحمان به مفاهیم مخزونه در آیات الهیه پی ببرد.

یادداشت‌ها

۱. در بیان معنی قَدَر و عالم قَدَر به این بیان جمال مبارک توجه کنید: «قَدَر، مقام هندسه و اندازه است؛ یعنی، ظهور اسباب به مقدار امضای تألیف ما قَدَر. مقام قَدَر را بسیار عظیم ذکر نموده‌اند؛ چنان که فرموده‌اند: «القدر سرٌّ من اسرار الله و سرٌّ من امر الله و حرزٌ من حرز الله و مختومٌ بختام الله...» (مائدة آسمانی، ج ۸، ص ۱۹۲)

۲. اصل بیان مبارک در جلد چهارم آثار قلم اعلیٰ، ص ۳۵۰ درج است.

۳. اصل بیان مبارک، از سورة الدّم، در صفحه ۶۴، جلد چهارم آثار قلم اعلیٰ.

۴. قرآن کریم، سورة رحمن، آیه ۵۶.

۵. مضمون بیان مبارک: نمی‌دانم از کدام یک از بلاهیم به تو شکایت کنم. از زندانم، ای خدای من، در چند ماه مشخص شکایت کنم یا از آن چه که در آن زندان بر سر من آمد از زنجیرهایی که گردنم زیر سنگینی آن خرد شد یا آهنی که بر پایم بسته شده بود در نتیجه اعمال ستمگران.

۶. این لوح مبارک، در کتاب ایام تسعه، ص ۱۶ به بعد مندرج است.